



نقله آغاز ورود حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به فعالیت‌های سیاسی ایشان، دیدار با سیدمجتبی نواب‌صفوی(میرلوحی) در مشهد بود که اولین بارقه‌های انقلابی را پدید آورد. نخستین دیدار ایشان با امام خمینی در سال ۱۳۳۶ صورت گرفت اما چهره سیاسی امام برای اولین بار در جریان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی برای‌شان مطرح شد.

آیت‌الله خامنه‌ای با آغاز نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی در سال ۱۳۴۱ وارد عرصه‌های گوناگون مبارزه با طاغوت شدند و جزو نخستین افرادی بودند که همگامی و فعالیت مبارزاتی را در دوره قبل از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغاز نمودند.

در بهمن ۱۳۴۱، پس از همه‌پرسی لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، ایشان و برادرشان سیدمحمد مأمور رساندن گزارش آیت‌الله محمدهادی میلایی به امام خمینی در قالب نامه در خراسان در جهت تادولم نهضت و آگاسازی مردم در قبال تبلیغات رژیم پهلوی انتقال دهد.

**نخستین دستگیری**

در سال ۱۳۴۲ و در آستانه ماه محرم، امام خمینی وی را مأمور ساخت پیام‌هایی را به آیت‌الله میلایی و علما، روحانیون و هیئت‌های مذهبی خراسان در جهت تادولم نهضت و آگاسازی مردم در قبال تبلیغات رژیم پهلوی انتقال دهند.

امام خمینی در این پیام‌ها خط‌مشی مبارزه را ترسیم کرده و از علما و روحانیون خواسته بود به منظور تبیین جنایات رژیم پهلوی، ذکر واقعه مدرسه فیضیه از روز هفتم محرم در منابر خوانده شود.

معظمه برای محقق ساختن هدف و اجرای خط‌مشی امام خمینی راهی بیرجند شدند و در منابر و مجالس آن شهر درباره حادثه مدرسه فیضیه و سلطه اسرائیل بر جوامع اسلامی سخنرانی نمودند. به دنبال این سخنرانی‌ها، در ۱۲ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر و در مشهد زندانی شدند.

پس از آزادی با حضور در جلساتی که در منزل آیت‌الله میلایی به منظور تداوم نهضت اسلامی تشکیل می‌شد، فعالیت‌های سیاسی‌شان را تداوم بخشیدند. آیت‌الله خامنه‌ای از طریق سعی در اخذ مبنای مبارزه از قرآن و حدیث، مقابله با اندیشه‌های مادگیرانه مارکسیستی و لیبرالیستی و امثال آن، و با کمک و همسکازی برخی روحانیون مبارز به سازمان‌دهی مجدد فعالیت‌های سیاسی از طریق جلسات مشورتی و تبلیغات پرداختند.

در همان زمان طلاب خراسانی حوزه علمیه قم با هدایت ایشان در اعتراض به ادامه حصر امام خمینی نامه‌ای به حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت، نوشته و منتشر کردند.

**دومین بازداشت**

در بهمن ۱۳۴۲، مقارن با رمضان ۱۳۸۲قمری برای تبلیغ و تبیین مسائل نهضت اسلامی راهی زاهدان شدند. سخنرانی‌های‌شان در مساجد زاهدان و استقبال مردمی از آن، رژیم را بر آن داشت که ایشان را دستگیر و به زندان قزل قلعه، که در آن زمان محل بازداشت زندانیان سیاسی و امنیتی بود، منتقل نماید.

در ۱۴ اسفند ۱۳۴۲ قرار بازداشت به قرار التزام به عدم خروج از حوزه قضایی تهران تبدیل و از زندان آزاد شدند.از این پس تا پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت‌های‌شان همواره تحت کنترل مأموران امنیتی قرار داشت.

**اولین تشکیلات سِری حوزه علمیه قم**

در پاییز ۱۳۴۳ از قم به مشهد بازگشتند و در کنار مراقبت از پدر به فعالیت‌های علمی و سیاسی پرداختند.

ایشان زمره روحانیونی بود که‌اندکی پس از تبعید امام خمینی به ترکیه با نگارش نامه‌ای به دولت امیرعباس هویدا در ۲۹ بهمن ۱۳۴۳، به اوضاع نابسامان کشور و تبعید امام خمینی اعتراض نمودند.

سیدعلی خامنه‌ای به همراه جمعی از حوزویان گروه یازده نفرهای تشکیل دادند که با هدف تقویت و اصلاح حوزه علمیه قم برای مبارزه با رژیم پهلوی شکل گرفت. مبارزه بر مبنای فکر عقیده بود و روحانیون نیز به منزله بدنه و مغز متفکر مبارزه بودند.

این‌گروه در دوران تبعید امام خمینی، برنامه‌ریزی جریان مبارزات و تداوم آن را بر عهده گرفت. از این گروه به‌عنوان اولین تشکیلات سِری حوزه علمیه قم یاد می‌شود.

فعالیت این گروه در اواخر سال ۱۳۴۵ توسط ساواک کشف و به دنبال آن برخی از اعضا دستگیر و برخی دیگر از جمله آیت‌الله خامنه‌ای تحت تعقیب قرار گرفتند.

**بنیان‌گذاری جامعه مدرسین حوزه علمیه قم**
معظمه می‌فرمایند: «ما جزو کسانی هستیم

که در اولین نشست‌های جامعه مدرسین عضو بودیم، شرکت داشتیم.»

این جلسه‌ها و تصمیماتی که در آن گرفته می‌شد، فضای حوزه علمیه قم را تغییر داد. این تحركات فضای بسته و مغموم قم را باز کرد.

معظمه در وقیمت پدیدآمده به نفع مبارزه بهره برد. بر اثر اقدام می‌نمودند. با برگزاری جلسات تفسیر برای طلاب علوم دینی و دانشجویان و ایراد سخنرانی برای اقشار مختلف مردم می‌کوشیدند مبنای دینی و اعتقادی آنان را تقویت نمایند.

فعالیت‌های علمی و جلساتی را با شرکت مبارزان و متفکران اسلامی در سال ۱۳۴۸ برگزار نمودند.

امیرالمؤمنین(ع) تهران هم مدتی به امامت جماعت پرداختند.

**سومین بازداشت**

در سال ۱۳۴۶، مأموران ساواک از حضور ایشان در مشهد اطلاع یافته و در ۱۴ فروردین دستگیرشان کردند، اما در ۲۶ تیر آزاد گردیدند. اندکی پس از آزادی، در تهران به ملاقات زندانیان سیاسی رفتند.

ایشان از طریق ارتباط با مبارزان در نقاط دستگیرشان کردند، اما در ۲۶ تیر آزاد گردیدند. اندکی پس از آزادی، در تهران به ملاقات زندانیان سیاسی رفتند.

ایشان از طریق ارتباط با مبارزان در نقاط مختلف، سعی در تشکل بخشیدن به مبارزان و مبارزه، تربیت نسل‌های جدید مبارزان و انقلابیون براساس اندیشه اسلامی مخصوصاً بین طلاب علوم دینی و دانشجویان داشتند.

آیت‌الله خامنه‌ای از طریق سعی در اخذ مبنای مبارزه از قرآن و حدیث، مقابله با اندیشه‌های مادگیرانه مارکسیستی و لیبرالیستی و امثال آن، و به تمحیق‌اندیشه اسلامی و مبارزه در چهارچوب نهضت امام خمینی پرداختند و علی‌رغم مقابله رژیم پهلوی به موفقیت‌های زیادی دست یافتند.

**نگاه چندبُعدی به مبارزه**

نگاه چندبُعدی به مبارزه، استفاده از شبکه عظیم اطلاع‌رسانی نهضت امام خمینی و رسانه فراگیر منبر و عملگرایی‌شان، از جمله علل موفقیت ایشان محسوب می‌گردد.

در پی وقوع زمین‌لرزه ویرانگر جنوب خراسان در ۹ شهریور ۱۳۴۷، عده‌ای از روحانیون خراسان به سرپرستی معظمه برای امداد و سامان‌دهی کمک‌های مردمی به زلزله‌زدگان، عازم فردوس شدند. در مدت حضور و کمک‌رسانی دو ماهه‌شان

مبارز در مشهد و تهران ارتباط داشتند و به‌رغم اقامت در مشهد در بسیاری از جلسات علما و روحانیون مبارز تهران حضور می‌یافتند. همچنین با تشکیل جلساتی با حضور عده‌ای از روحانیان درباره اعزام روحانیان و طلاب به روستاها به اطراف مشهد تصمیم‌گیری و اقدام می‌نمودند.

با برگزاری جلسات تفسیر برای طلاب علوم دینی و دانشجویان و ایراد سخنرانی برای اقشار مختلف مردم می‌کوشیدند مبنای دینی و اعتقادی آنان را تقویت نمایند.

فعالیت‌های علمی و جلساتی را با شرکت مبارزان و متفکران اسلامی در سال ۱۳۴۸ برگزار نمودند.

آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی در ۲۰ خرداد ۱۳۴۹ توسط ساواک که از مهم‌ترین مروجین اسام خمینی در آن مقطع بود، تلاش نمودند به همراه شمار دیگری از مبارزان ضمن هدایت واکتشافی مردمی در اعتراض به شهادت وی، از معظمه در وقیمت پدیدآمده به نفع مبارزه بهره برد. بر اثر جریان‌سازی ایشان در این برهه بود که عده‌ای از طلاب علوم دینی به تهیه و انتشار اعلامیه‌هایی در حمایت از امام خمینی و انتقاد از رژیم و ساواک اقدام کردند.

به دنبال آن و با گسترش دامنه اعتراضات و مبارزات، توسط ساواک مشهد در ۲ مهر ۱۳۴۹ دستگیر و مدتی در زندان لشکر خراسان، تنها زندان امنیتی مشهد، بازداشت شدند.

# آیت‌الله خامنه‌ای در سنگر دفاع از نهضت امام خمینی

**سخنرانی‌ها در حسینیه ارشاد**

**و مسجد الجواد تهران**

با بسیاری از روشنفکران و کانون‌های روشنفکری مشهور در عرصه مبارزه ارتباط و همکاری داشتند.

تأثیرگذار در روند مبارزه به ایراد سخنرانی‌هایی در برخی مراکز فعال سیاسی- اسلامی در تهران

از جمله حسینیه ارشاد و مسجد الجواد تهران دعوت شدند. سخنرانی‌ها در حسینیه ارشاد که در اواخر سال ۱۳۴۸ و به دنبال دعوت آیت‌الله مرتضی مطهری صورت گرفت و نیز سخنرانی در مسجد الجواد تهران، به دعوت انجمن اسلامی

مهندسین، تأثیر زیادی در روشنگری نسل جوان، و در همان سال دو بار دیگر نیز بازداشت شدند؛ یکی در آبان ۱۳۵۰ که به بازداشت کوتاه‌مدت در زندان لشکر خراسان انجامید.

دیگری در ۲۱ آذر همان سال که به اتهام

اقدام برضد امنیت داخلی به سه ماه حبس محکوم گردیدند.



پایه‌گذاری نمودند که در آن ایده مبارزاتی خود مبنی بر تدوین جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی را با دعوت از مبارزان معروف به بحث و بررسی گذاشتند. این سلسله‌جلسات به تدوین جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی انجامید.

**تلاش برای تحکیم مرجعیت امام خمینی**

با درگذشت آیت‌الله سید محسن حکیم در خرداد ۱۳۴۹، بحث مرجعیت به صورت جدی در جامعه مطرح گردید و در این میان آیت‌الله خامنه‌ای ضمن گرامیداشت مقام فقهی و علمی آیت‌الله حکیم و ارسال پیام‌های تسلیت به برخی از علما، تلاش مضاعفی برای تحکیم مرجعیت امام خمینی به عنوان مرجع تقلید اعلم انجام دادند.

**چهارمین بازداشت**

ایشان در همان ایام و به دنبال شهادت

صفحه ۸

یک‌شنبه ۱۶ بهمن ۱۴۰۱

۱۴ رجب ۱۴۴۴ - شماره ۲۳۲۳۶



اقدام وحشیانه رژیم پهلوی را محکوم کرده و ضمن ترغیب مردم به ادامه مبارزه، یاد شهدای آن حادثه را گرامی داشتند. این نامه به صورت اعلامیه در سراسر کشور پخش گردید.

با وقوع سیل در ایران‌شهر در ۱۱ تیر ۱۳۵۷، مدیریت تهمینه امدادی را عهده‌دار گردیدند. با هماهنگی‌هایی که با روحانیون شهرهای مختلف از جمله یزد و مشهد داشتند، توانستند کمک‌های مردمی را از اقصی نقاط ایران جذب و در بین سیل‌زده‌ها تقسیم نمایند.

محبوبیت و نفوذ روزافزون‌شان در میان اقشار مختلف مردم آن سازمان از سوی دیگر، مقامات امنیتی را بر آن داشت تا محل تبعید را به جیرفت که در مقایسه با ایران‌شهر دورافتاده و دارای محدودیت‌های بیشتری بود، تغییر دهند.

در ۲۲ مرداد به جیرفت انتقال یافتند. مبارزات سیاسی در جیرفت هم متوقف نماند. یکی از سخنرانی‌ها، که در ۱۵ شهریور ۱۳۵۷ صورت گرفت، به برپایی تظاهرات و سردادن شعارهای انقلابی توسط مردم منجر شد. این اتفاق زمانی روی داد که هنوز تظاهرات و راهپیمایی در شهرهای کوچک معمول نشده بود. ایشان در شمار روحانیان تبعیدی‌ای بودند که در نامه‌ای به آیت‌الله سیدعبدالحسین دستغیب، ضمن تشریح حوادث کشور و ذکر جنایات رژیم پهلوی در شیراز، مشهد، اصفهان و چهرم رهاکارهایی را برای تداوم نهضت اسلامی تا سرنگونی حکومت پهلوی ارائه دادند.در این دوره، مخفیانه عازم کنهوج شدند و سخنرانی‌های افشاگرانه‌ای ایراد نمودند.

**بازگشت به مشهد**

با گسترش مبارزات مردمی و ازهم‌گسیختگی ارکان رژیم و ناتوانی آن در مهار روند انقلاب، در مهر ۱۳۵۷ از جیرفت به مشهد مراجعت کرده و در آنجا فعالیت‌های خود را در امر سامان‌دهی امور انقلاب و تشدید روند مبارزه و پیگیری مسائل گوناگون نهضت ادامه دادند.

فعالیت‌های روزافزون و تأثیرگذارشان در مشهد، مقامات امنیتی رژیم پهلوی را بر آن داشت که دستگیرشان نمایند. در گزارش‌های ساواک از آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان یکی از پرچمداران برجسته نهضت امام دادند.

در ۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۵۷ همزمان با تاسوعا و عاشورای حسینی، سخنرانی پرشوری در اجتماع بزرگ راهپیمایان مشهد ایراد نموده و خطبه شب عاشورا را در حرم مطهر امام‌رضاع) به نام امام خمینی خوانند. با این اقدام انقلابی تازوی سنتی حکومت پهلوی را که تا پیش از آن، مراسم مذکور را به صورت تشریفاتی و با دعا برای محمدرضا پهلوی اجرا می‌کرد، هم شکستند. در روز عاشورا تظاهرات عظیم مردم مشهد را سازماندهی کرده و در اجتماع بزرگ آنان به سخنرانی پرداختند.

ایشان در شمار روحانیونی بودند که در ۲۴ آذر در اعتراض به حمله‌ی مأمورین رژیم پهلوی به بیمارستان شاه‌رضای مشهد (امام رضای کنونی)، برنامه تحصن در بیمارستان را مطرح کردند.

**تظاهرات ۹ دی ۵۷ مشهد**

در ۹ دی ۱۳۵۷ -به همراه عده‌ای از علمای مبارز مشهد پیشاپیش جمعیت انبوهی از مردم به منظور همراه ساختن کارکنان استانداری خراسان با جریان انقلاب به سوی ساختمان استانداری حرکت کردند. اما علی‌رغم تلاش‌های مسالمت‌آمیز آنها نیروهای انتظامی مستقر در استانداری به سوی مردم آتش گشودند. به دنبال آن جمعیت تظاهرکننده به خیابان‌ها ریختی و برخی ساختمان‌ها و مراکز دولتی را به آتش کشیدند. شب حادثه، علمای مشهد از جمله آیت‌الله خامنه‌ای با تشکیل جلسهای کوشیدند مانع درگیری و کشتار بیشتر مردم در روز بعد بشوند، ولی عوامل رژیم پهلوی با قتل‌عام مردم فاجعه یکشنبه خونین ۱۰ دی ۱۳۵۷ را به بار آوردند.

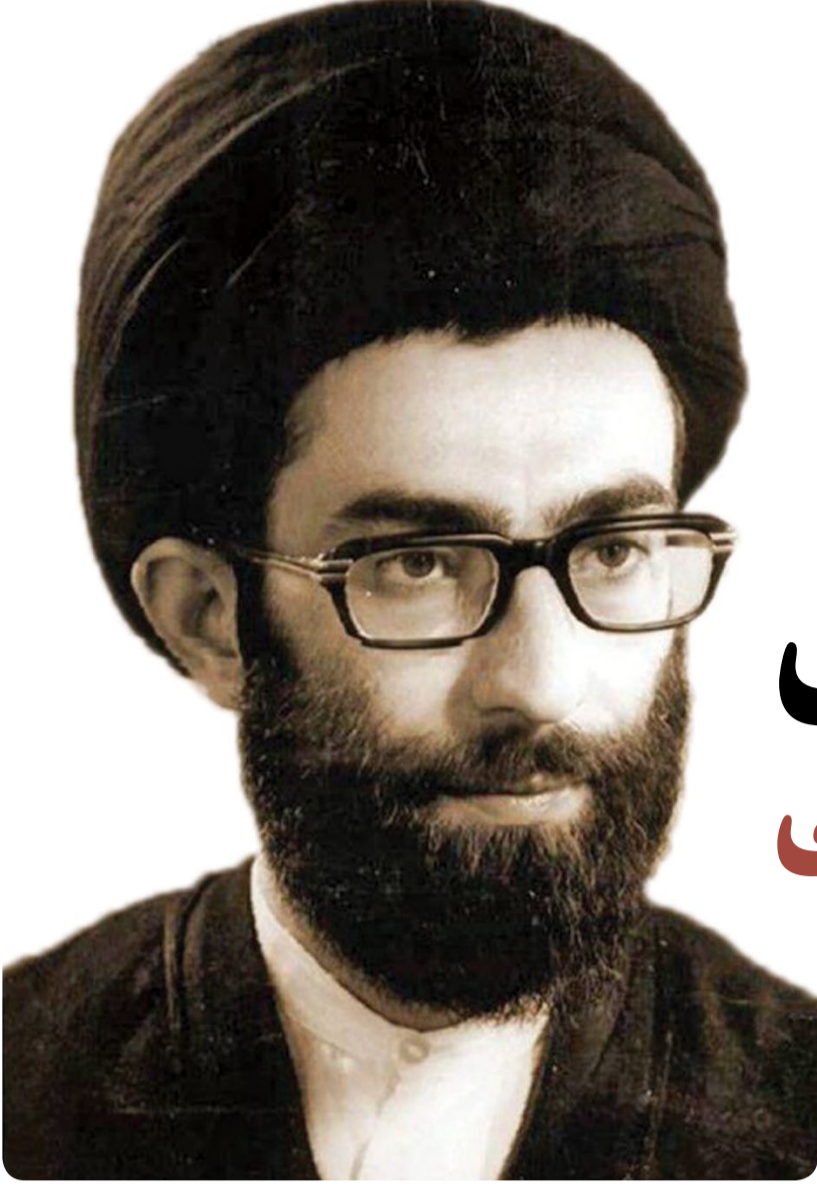
**عضویت در شورای انقلاب**

امام خمینی در ۲۲ دی ۱۳۵۷ فرمان تشکیل شورای انقلاب را صادر نمودند. آیت‌الله خامنه‌ای از سوی امام به عضویت آن شورا انتخاب شدند. پس از تشکیل کمیته استقبال از امام خمینی توسط شورای انقلاب اسلامی، مسئولیت کمیته تبلیغات آن را عهده‌دار شدند. کمیته تبلیغات آن در پی استاده فرودگاه‌های کشور به به دنبال شمس شدن فرودگاه‌های کشور به دستور بختیار و ممانعت از بازگشت امام خمینی به ایران، ایشان به همراه آیت‌الله بهشتی و چند تن از روحانیان مبارز در مساجد دانشگاه تهران اعتراض به این اقدام، به بیان سرزنش‌های تند از مقامات مردمی که توی خیابان عظیمی را ساماندهی کردند که با پیوستن سایر علما، دانشکامیان و مردم ابعاد وسیعی به خود گرفت.

## سربرای اسلام

روزهای بهمن ۵۷مرد، تندور تظاهرات علیه شاه پهلوی را داغ کرده بودند. شعارها هر روز که می‌گذشت داغ و داغ‌تر می‌شد. یک روز صبح که هنوز از خانه بیرون نرذه بودم و روی یله، بند کتشم را می‌بستم، ناشناسی در حیاط خانه را سراسیمه و محکم باز کرد و بلافاصله سربرای خودش را هراسان به داخل حیاطانداخت. من که ترسیده بودم، با فریاد بدرم را صدا کردم و با عجله به طرف اتاقش رفتم. جریان را که به او گفتم، به عجله بیرون آمد و خودش را به سربراز رساند. از روی یله دیدم که سربرای چیزی در گوش بدرم گفت و لمضاتی بعد آنها همدیگر را در آغوش گرفتند. کمی گذشت و بدرم در حالی که لبخند می‌زد، سربراز را با خودش به داخل خانه برد و در را پشت سرش بست. هنوز ترس توی دلم بود و چیزی موضوع سربراز و بدرم سرر در نیابوده بودم. نگران روی یله ایستاده بودم و برای من نمی‌گذشت. همان‌جا منتظر بودم که مادرم از دروازه سراسیمه وارد حیاط شد. از نگاه ترانش فهمیدم که او هم آمدن سربراز را به خانه دیده است. چند دقیقه‌ای من و مادرم کنار هم روی یله ایستاده بودیم که پدرم به اتفاق سربراز از اتاق بیرون آمدند. سربرای لباس برادر بزرگم را پوشیده بود و از پدرم تشکر می‌کرد. نظامی جوان حالا در لباس شخصی خوشحال به نظر می‌رسید. لمضاتی بعد، او هم به جمعیت مردمی که توی خیابان علیه دیکتاتور پهلوی شعار می‌دادند پیوسته بود. از توی جمعیت تظاهرکننده‌ها، دست‌های او را می‌دیدم که به انبوه مشت‌های خشکمین مردمی که به هوا می‌رفت، گرّه خورده است. و این نمایش با نمادی بوده؛ از پیوند ارثش آینده انقلاب اسلامی با امام عزیز و ملت بزرگ ایران. روزهای بعد که به پیروزی ارتش نزدیک می‌شدیم، مردم شعار می‌دادند: ملت بنه از ترش و نظامیان در پانج‌شان فریاد می‌زدند. آرش برای ملت.

**منصور ایمانی**



**مدرس روشنگر و انقلابی حوز‌های علمیه**

گزارش‌های جلسات سخنرانی و درس ایشان بارها از سوی مأموران امنیتی منعکس شد. از نظر ساواک، افرادی چون آیت‌الله خامنه‌ای از مدرسان روشنفکر و انقلابی حوزه‌های علمیه تلقی می‌شدند که ضمن داشتن ارتباط با دانشجویان و جوانان، مروج‌اندیشه‌های مبارزاتی امام خمینی و خواستار آگاه ساختن طلاب علوم دینی به مسائل سیاسی و اجتماعی بودند.

در خرداد ۱۳۵۵ به دنبال وقوع سیل در قوچان، گروهی را از مشهد برای کمک‌رسانی تشکیل دادند که به امدادرسانی پرداختند. در اسناد ساواک گزارش‌هایی درباره فعالیت‌های سیاسی ایشان و پدرشان در اواخر سال ۱۳۵۵ در مشهد وجود دارد که به طرفداری از امام خمینی و تبلیغ نهضت اسلامی پرداخته‌اند.

در ایام محرم در دی ۱۳۵۵، سخنرانی‌هایی علیه رژیم ایراد نموده و ضمن برگزاری سلسله‌جلسات مساحته درباره تبیین فضای فکری- فرهنگی، به‌ویژه برای دانشجویان و جوانان و نیز حضور در جلسات علما و روحانیون تهران، روند مبارزه را شدت بخشیدند.

**تبعید به ایرانشهر**

به دنبال شهادت آیت‌الله سید مصطفی خمینی در اول آبان ۱۳۵۶ در نجف اشرف، آیت‌الله خامنه‌ای به همراه برخی از مبارزان مراسم ختمی در ۶ آبان در مسجد ملاهاشم برپا نمودند. همان ایام به همراه عده‌ای از علمای مشهد تلگرام تسلیتی به امام خمینی در نجف مخایره کردند. با شهادت سید مصطفی و تحولاتی که در پی آن پدید آمد، نهضت اسلامی وارد مرحله نهایی خود شد و حرکت‌های جدی برای پیروزی انقلاب اسلامی آغاز گردید. رژیم پهلوی در واکنش به این فعالیت‌ها، به‌رغم اعلام سیاست فضای باز سیاسی، با سرکوب و خفقان، فعالیت‌های مبارزان را محدودتر کرد. به دنبال اجرای این سیاست، برخی از مبارزان سرشناس به تبعید محکوم شدند.

معظمه از سوی کمیسیون امنیت اجتماعی خراسان به سه سالال تبعید در ایران‌شهر محکوم گردیدند. مأموران ساواک-در ۲۳ آذر ۱۳۵۶ به منزل‌شان بورش برده و ایشان را دستگیر و به ایران‌شهر انتقال دادند. در ایران‌شهر به علت تعامل با اهل تسنن، اشتهار و محبوبیتی در میان مردم ایران‌شهر یافتند و با بهره‌گیری از این فرصت‌ها پیام انقلاب را به مردم دورترین نقاط کشور رسانیدند. سخنرانی‌های‌شان در مسجد آل‌رسول ایران‌شهر و رفت و آمد علما و روحانیون مبارز و نیروهای انقلابی و اقشار مختلف مردم به منزل‌شان، عوامل امنیتی را بر آن داشت که فعالیت‌های‌شان را محدود سازند و از رفت و آمد مردم ممانعت به‌عمل آورند.

در ۱۹ فروردین ۱۳۵۷ در پی کشتار مردم در یزد، در نامه‌ای به آیت‌الله محمد صدوقی این

پسرک خندید، جای دو دندان خالی، از میان لب‌هایش نمایان شد. پیرمرد هم خندید، جای خالی دندان‌های او هم نمایان شد.

اسکناس تاختورده‌ای را از جیب بغل کت چهارخانه‌اش درآورد. آن را در دست پسر گذاشت. پسر قوطی کاغذهای تاشده را به قفس نزدیک کرد. قفاری، کاغذی را با نوکش بیرون کشید.

پیرمرد با دست‌های لرزان تای کاغذ را باز کرد و با نگاهش خواند: «یوسف گم‌گشته بازآید به کنعان غم مخور…» یکباره و با خوشحالی از جا برخاست. فکر کرد که زن هنوز هم در انتظار پیام پسر؛ کنار در سیاحت شخصی خوشحال به نظر می‌پرد، شتابان طرف خانه به راه افتاد. باد پاییزی وزید. عکس کوچکی که روی سنگ شهید گمنام جا مانده بود، همراه برگ‌های خشکیده بر زمین غلتید…»

**نویسنده: مریم عرفانیان**

پیرمرد آهی کشید، دست در جیب کتش فرو برد و ساعت زنجیردار رنگ باخته‌ای را درآورد. نگاهی به صفحهٔ مات و زردرنگ ساعت‌انداخت. سپس به چشم‌های عکس نگریست و ادامه داد:
\_ خودت برام خریدیش. درست بیست سال پیش. شب عید بهم دادی. گفتی: با این، هیچ وقت زمانو کم نمی‌کنی بابا! عقربه‌ش روی دوازده خوابیده. نمی‌خواستم بیرمش پیش ساعت‌ساز. آخه هنوز روزی خوابیده که خبر آوردن تو اون‌روز هور موندی.

می‌دونم به روز بیدار می‌شه. اون روز تو هم برمی‌گردی…»

آقا.. آقا فال بگیریم!

پیرمرد نگاهش را از عکس گرفت و سرر برگرداند. پسرک با موهای ژولیده و بینی سرخ شده از سرما، هنوز در کنارش ایستاده بود. قناری میان قفس به این طرف و آن طرف می‌پرد.

می‌کنه. خیابان شقایق، کوچه افاقی. خونه پدرت هیچ تغییری نکرده، همون خونه قدیمی دو طبقه، با پنجره‌های چوبی و دیوارهای خشتی، فقط درخت توت وسط حیاط خشکیده.

یادته که از تنه‌اش بسالا می‌رفتی و توت می‌تودنی! حالا وقتی که بیای، واسه خودت مردی شدی. آخه این عکس مال اون وقتیته که هنوز پشت لبِت سبز نشده بود؛ هم‌مش پونزده سالت بود. تازه توی بسیج مسجد محل، اسم نوشته بودی. به چند شنبی که رفتی، هوای شدی. به من گفتی: می‌خوام برم… گفتم: باید مادرت اجازه بده.

رفتی پیش مادرت، گریه کردی، التماس کردی، گفתי به سنن و سلالای من در حال اعزامند، اما راضی نشد. راضی نشد که نشد. گفتم: باید بمونی، تو تنها بچهٔ مایی. به من نگاه کردی؛ سر تکون دادم. گفتم: باید مادرت راضی بشه… صبح روز بعد، وقتی از خواب بیدار شدیم، رفته بودی. رفته بودی و انگشت اشارهٔ من جوهری بود!

# نشانی

- آقا، فال بگیرم!

پیرمرد بی‌اعتنا به پسرک که کنارش ایستاده بود، برگ‌های خشکیدهٔ روی سنگ را با دستانی لرزان کنار زد. عکس کوچکی را از جیب کت چهارخانه‌ش درآورد و روی سنگ گذاشت. لبخند کهرنگی روی لب‌های چروکیده‌اش نقش بست.

-سلام بابا جون! امروز چه خبر؟ مادرت بازم بی‌تاب شده بود. از صبح کنار در حیاط نشسته. هنوزم منتظره. میگه رنگ ورودی ساختمانوای محل تغییر کرده، اسم کوه‌ها عوض شده، شکل خایبونا فرق کرده… میگه شاید تو راهتو گم کنی! ولی فکر نکنم. مگه می‌شه کسی راه خونهٔ پدری‌شو فراموش کنه! حتماً یادت می‌مونه؛ خیابان شقایق، کوچه افاقی. اگه راهو گم کردی، نشونوی رو به هر کس که بدی، پیدا

